

دوست داشتم  
کسی جایی منتظرم باشد

آنا گاوآلدا

مترجم  
الهام دارچینیان

## فهرست

۹	درباره‌ی نویسنده.....
۱۵	در حال و هوای سن ژرمن.....
۲۹	سقط جنین.....
۴۵	این مرد وزن.....
۴۹	اُپل تاج.....
۶۱	آمبر.....
۷۳	مرخصی.....
۹۱	حقیقت روز.....
۱۰۵	نخِ بخیه.....
۱۱۳	پسر کوچولو.....
۱۲۹	سال‌ها.....
۱۴۷	تیک تاک.....
۱۷۷	سرانجام.....

## در حال و هوای سن ژرمن<sup>۱</sup>

سن ژرمن دِپره؟... می دانم که می خواهید بگویید: «خدای من، ولی دیگر این موضوع پیش پا افتاده شده، ساگان<sup>۲</sup> پیش از این به این موضوع پرداخت و البته خیلی هم بهتر از تو!»  
می دانم.

اما چه انتظاری دارید... مطمئن نیستم همه‌ی ماجرا در بلوار کلیشی برایم رخ داده باشد، زندگی است دیگر، این گونه است. باشد، اندیشه‌هایتان را برای خودتان نگه دارید و به من گوش دهید، زیرا حس ششمم به من می‌گوید از این داستان خوشتان خواهد آمد. داستان‌های غمگین عاشقانه را دوست دارید، آن هنگام که از این شب‌های دل‌انگیز و نویدبخش دلتان غنچ می‌زند، برای مردانی که به گمان‌تان مجرد می‌آیند و کمی هم بدبخت.  
می دانم از این همه لذت می‌برید. طبیعی است. با وجود این از آن

---

۱. محله‌ای خوش آب‌وهوا در پاریس.

۲. Françoise Sagan، فرانسواز ساگان، نویسنده‌ی زن فرانسوی، صاحب اثر «سلام بر

زیبایش را بلند کرد، ریشه‌ی گلی در دستش پیچ و تاب می خورد... و در آخر، آه ای تویی که دوست می داشتم، ای کاش می دانستی.  
هر بار دگرگونم می کند.

لیکن این بار با ساده لوحی آسمانی ام، احساس می کردم سن سباستین<sup>۱</sup> (آه، با تیر لبخند ارتباط دارد! پس باید دنبالش کرد؟) حامی من است. این باور به طرز دل پذیری استخوان کتفم را گرم می کرد. اما...؟

بر لبه‌ی پیاده‌رو ایستادم، در کمین اتومبیل‌ها بودم تا بتوانم از خیابان سن پره بگذرم.

توضیح: یک زن پارسی که می خواهد در بلوار سن ژرمن احترام خودش را نگه دارد وقتی چراغ قرمز است هیچ وقت از خط عابر پیاده عبور نمی کند. زن پارسی که احترام خودش را نگه می دارد منتظر عبور خیل اتومبیل‌ها می ماند و با این که می داند خطرناک است، خودش را وسط خیابان پرتاب می کند. مُردن برای دیدن ویتترین پُل کا<sup>۲</sup>، دل‌انگیز است.

بالاخره می خواستم به وسط خیابان بپریم که صدایی نگه داشت. نمی خواهم بگویم «صدایی گرم و مردانه» تا خوشتان بیاید، نه این طور نبود. فقط یک صدا.

— ببخشید...

برگشتم، آه اما او که بود؟... همان طعمه‌ی نازنین چند لحظه پیش. همان طور که چند لحظه پیش بهتان گفتم، از این لحظه به بعد دیگر کار

دست آدم‌هایی نیستید که در رستوران لیب<sup>۱</sup> یا کافه دو مگو<sup>۲</sup> می نشینند و رُمان‌های ارزان بازاری می خوانند. نه، مسلماً شما این طور نیستید. نمی توانید باشید.

پس می گویم، امروز صبح در بلوار سن ژرمن مردی را دیدم. من بلوار را بالا می رفتم و او درست روبه روی من پایین می آمد. سمت پلاک‌های زوج خیابان بودیم، یعنی سمت خانه‌های اعیانی تر.

دیدم از دور می آید. نمی دانم، شاید حالت بی قید قدم زدنش توجهم را جلب کرد یا لبه‌ی پالتویش که گویی جلوتر از او حرکت می کرد... خلاصه در بیست متری او بودم و خوب می دانستم که از دستش نخواهم داد.

چندان هم ناکام نماندم، به یک قدمی ام رسید، دیدم نگاهم می کند. لبخندی شوخ طبعانه زدم؛ از نوع لبخندهای الهه‌ی عشق رومی‌ها که چون تیری از کمان رها می شود، البته اندکی محافظه کارانه تر.

او نیز به من لبخند زد.

همان طور که به راهم ادامه می دادم، همچنان لبخند بر لب داشتم، به یاد رهگذر<sup>۳</sup> بودم. (کمی پیش تر که از ساگان گفتم حتماً متوجه شدید حافظه‌ی ادبی خوبی دارم!!!) آرام تر قدم برداشتم، سعی کردم شعر را به یاد بیاورم... زنی بلند بالا، باریک اندام، در پیراهن بلند سوگواری... دنباله‌اش یادم نبود... بعد از آن... زنی عبور کرد، بله... دست

۱. Lipp، رستوران معروفی در محله‌ی لاتین پاریس.

۲. Les Deux-Magots، کافه‌ای در سن ژرمن.

۳. La Passante، به معنی رهگذر، نام یکی از شعرهای شارل بودلر (۱۸۲۱-۱۸۶۷) شاعر

فرانسوی، صاحب مجموعه شعر «گل‌های بدی».

۱. Sébastien الهه رومی.

۲. Paule Ka سالن مُد معروفی در پاریس.